

جَنَّت (بهشت) در دیوان حافظ

دکتر احمد شوقی نوبر*

جَنَّت:

بستان، بستانی را گویند که درختان آن زمین را پوشیده باشد، چه در هر لفظ عربی که جیم و نون باشد معنی خفا و پوشیدگی در آن ملحوظ باشد (غیاث اللغات) جمعش: جَنَّات و جنان.

جَنَّت اسمی است که در قرآن مجید و احادیث غالباً بر باغهایی اطلاق می شود که در آخرت جایگاه مقربان است. این اسم یک بار بصورت «الفردوس» آمده: «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (المؤمنون ۱۱) (آنان کسانی هستند که بهشت را بمیراث برند و ایشان در آنجا ماندگارند): و یک بار هم بصورت «جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ» آمده است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتٌ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» (الکھف ۱۰۷)

(: بی گمان آن کسان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، بوستانهای

فردوس از آن ایشان باشد [سرای منزل]).
و اما «فردوس» معرب از ایرانی (است) در اوستا دو بار به کلمه pairi- daeza بر

می خوریم (وندیداد، فرگرد ۳، بند ۱۸؛ فرگرد ۵ بند ۴۹) و آن مرکب از دو جز: پیشوند

pairi یا pairi بمعنی گرداگرد و پیرامون، دوم daeza از مصدر daez بمعنی انباشتن و روی هم چیدن و دیوار گذاشتن. در زمان هخامنشیان در ایران زمین بزرگ و در سراسر قلمرو آنان بخصوص در آسیای صغیر «پنیری دزها» یا فردوسها که باغهای بزرگ و پارک های باشکوه و خستر پارتها (حاکمان) و بزرگان ایران بود؛ شهرتی داشته است. (پاورقی برهان قاطع) فردوس از لحاظ مراتب بهشت بالاترین مرتبه یعنی هشتمین بهشت است.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی، گروه زبان و ادبیات فارسی

«جَنَّت» یازده بار هم بصورت «جَنَّتِ عَدْنُ» آمده است از جمله آیه شریفه «... و مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ (التوبه ۷۲): و مسکنهای پاکیزه در بهشتهای عدن و خوشنودی از خدا بزرگتر است».

در ریشه «عَدْنُ» اختلاف نظر هست. اغلب آن را عربی، و از فعل «عَدَنَ» دانسته‌اند و يُقَالُ عَدَنَ بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَامَ. که بر پایه آن جنات عدن، دار اقامت و بهشت و خانه جاویدان معنی دارد؛ (۱) و بعضی از مستشرقین آن را از کلمه عبری «عیدن» دانسته‌اند که در تورات، سفر التکوین، اصحاح ۲: آیه ۱۵ آمده است. (۲) جَنَّتِ عَدْنُ در مرتبه چهارم از مراتب هشتمگانه بهشت قرار دارد.

و اما در قرآن مجید، کلمه جَنَّة ۶۶ بار، و جمعش جَنَّات ۶۹ بار بکار رفته است که مراد باغهای بهشت است که آنها را به استنباط از آیات قرآن مجید بر هشت مرتبه دانسته‌اند: (۳)

۱- خلد ۲- دارالسلام ۳- دارالقرار ۴- جَنَّتِ عَدْنُ ۵- جَنَّتِ الْمَأْوَى ۶- جَنَّتِ النَّعِيمِ ۷- عَلِيَّيْنِ ۸- فردوس (غیاث اللغات).

«الْجَنَّةُ» اسم علمی است که هم بر همه آن مراتب بهشت اطلاق شده، و هم به بهشتی که حضرت آدم و حوا در آن بودند، چنانکه حق - تعالی - فرماید: وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ (البقره ۳۵): و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت کنید) بهشتی که در این آیه بدان اشاره شده بنظر ابوالقاسم بلخی و ابو مسلم اصفهانی همین زمین خاکی بوده که آدم در آن فرار داشته و بهشتی نبوده که بشر بعد از مرگ به آنجا می‌رود، و از این رو «اهباط را [در آیه وَقُلْنَا اهْبِطُوا: و ما گفتیم از اینجا فرو شوید. البقره ۳۶] بمعنی انتقال از بقعه یی به بقعه دیگر دانسته‌اند... از مفهوم آیه‌های ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ (البقره) پیدا است که آن باغ در جای مرتفعی قرار داشته است» (۴).

از ظاهر آیات مربوط به بهشت چنین برمی‌آید که بهشت موعود حسی است: باغهایی است با جویبارهایی از آب ناگندیده و جویهایی از شیر که مزه آن دگرگون نشده و جویهایی از می که نوشندگان را مایه لذت می‌باشد و جویهایی از غسل نساب؛ و برای ایشان در آنجا از همه میوه‌هاست و آمرزشی از پروردگارش (محمد ص) (۱۵): و کسی را که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش بترسد دو بهشت است، آن دو بهشت انواع نعمتها

دارند، در آن دو بهشت دو چشمه روان است و از هر میوه دو نوع باشد و [اهل بهشت] تکیه زده باشند بر فرشهایی که آسترهای آنها از دیبای ستبر است، و میوه‌های درختان آن دو بهشت در دسترس باشند، در آن بهشت حوریانی باشند که دیده [از همه] فرو داشته‌اند [جز از شوهرانشان]، هرگز پیش از ایشان نه آدمی به آنها دست زده باشد نه پری، گویی که ایشان [بروشنایی] یاقوت‌اند و (سپیدی) مرجان، و بجز آن دو، دو بهشت [دیگر] باشد که از سبزی بسیاهی می‌زند، در آن دو بهشت دو چشمه جهنده باشد، در آن دو [بوستان] میوه و خرمابن و انار باشد، در آنها زنان نیک سیرت زیاروی باشند، حورانی که در خیمه‌ها نگاه داشته‌اند که پیش از ایشان نه آدمی و نه پری به آنها دست زده است: تکیه زده باشند بر بالشهای سبز و نهالی‌های نیکو (الرّحمن ۴۶-۷۶)؛ و پی در پی به اهل بهشت عطا می‌شود از میوه و گوشتی که آرزو می‌کنند. آنها به یکدیگر جام [شراب] بدهند که در [نوشیدن] آن نه سخن بیهوده باشد و نه کار در خور سرزنش، و غلامانی پیرامونشان بگردند که گویی آنها مرواریدهایی در ستر پرورده هستند (الطّور ۲۲-۲۴). در بهشت بازاری هست که در آن خرید و فروشی جز صورتهایی از مردان و زنان نیست پس هرگاه مردی صورتی را دوست بدارد داخل آن می‌شود (۵) (الحديث). این بهشت پهنایش باندازه آسمانها و زمین است (آل عمران ۱۳۲)؛ و سرانجام روزی مؤمنان در بهشت بدیدار (لقاء) پروردگارشان نائل آیند. (۶) (القیامه ۲۴، العنکبوت ۵).

هشت طبقه یاد شده بهشت را بصورت مخروطی بزرگ تصور کرده‌اند که در رأس همه آنها سدره المنتهی قرار دارد و آن درختی است که بر همه بهشتها سایه می‌افکند و شاخه‌ها و میوه‌های گوناگونش بهمه جای آنها می‌رسد (النجم ۱۶).

همین دلالت ظاهری آیات بر حسنی بودن بهشت، سبب شده که با ظنیه انتقاد از اعتقاد بظاهر آیات کرده و چنین بهشتی را ارزانی عوام النّاس که نهایت آرزوی آنها خوردن و هوس راندن است، بدارند و تاویلاتی از آن داشته باشند.

جَنّت (بهشت) در دیوان حافظ:

حافظ آن راهرو منزل عشق، آن ترک کننده بستان بهشت در طلبکاری سبزه خط جانان، آن اسیر عشق جوانان مهوش در این سفر پر تماشا، چنان شیفته عشق است که

بهوای سر کوی جانان، سایه طویی و دلجوئی حور و لب حوض از یادش بسدر می‌رود و باغ بهشت و سایه طویی و قصر حور را با خاک کوی دوست برابر نمی‌نهد و قصه بهشت را حکایتی از کوی یار و شرح جمال را روایتی از حسن او می‌داند و خیال دوست را بر صحبت حور ترجیح می‌دهد:

«رهر روز منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم
 «سبزه خط تو دیدیم و زستان بهشت
 من آدم بهشتی ام اما درین سفر
 «سایه طویی و دلجوئی حور و لب حوض
 «باغ بهشت و سایه طویی و قصر حور
 «ای قصه بهشت ز کویست حکایتی
 «صحبت حور نخواهم که بود عین قصور

و به عشق و رندی و می خواری می‌نازد و مفاخرت کنان با آواز بلند می‌گوید

که این همه منصب از آن حور پری‌وش دارد:

«عاشق و رندم و می‌خواره به آواز بلند
 این همه منصب از آن حور پری‌وش دارم»
 لذا در کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّا عیشی می‌سازد که یادآور عیش و نوش بهشتی و یا برتر از آن است، و در عین فقر لاف سلطنت می‌زند و اردی بهشت نقد شیراز را بر بهشت نسیه ترجیح می‌دهد:

«بده ساقی می‌باقی که در جنت نمی‌یابی
 کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّا را»
 «کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت
 من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت»
 «گدا چسرا نزنند لاف سلطنت امروز
 که خیمه سایه ابر است و بز مگه لب کشت»
 «چمن حکایت اردی بهشت می‌گوید
 نه عاقلست که نسیه خرید و نقد بهشت»
 و در مقابل حور و قصرهای بهشتی که زاهد به امید آن دل خوش داشته، شرابخانه را
 قصرهای بهشتی و یار را حور می‌داند:

«زاهد اگر به حور و قصورست امیدوار
 ما را شرابخانه قصورست و یار حور»

خواجه با آنکه «دریانی میخانه فراوان کرده» و با می و ساقی دمساز بوده، باز از لطف ازل طمع آن دارد که فردا جنت فردوس (عالی ترین مرتبه بهشت) و شراب کوثر و حور از آن او باشد. که تحقق یافتن آن آرزو منوط بر این است که وقت جان دادن، بار شمع بالینش باشد:

«دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع
فردا شراب کوثر و حور از برای ماست
شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین
گرچه در سانی میخانه فراوان کردم»
و امروز نیز ساقی مه روی و جام می
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم»

و در هر حال، آنچه آرزو دارد دیدار دوست است و بی دوست هر شربت عذب، حتی خمر بهشت را هم بر خود عذاب می داند:

«گر خمر بهشت است بریزید که بی دوست
هر شربت عذیم که دهی عین عذابست»

خواجه حافظ در اشعار خود پنج بهشت خلد، دارالسلام، عدن، جنت المأوی، و فردوس را از هشت بهشت آورده است ولی هرگز چنان سخنی درباره آنها نگفته که حمل بر شیفتگی او بر آنها توان کرد، سخن او درباره بهشت یا محتوی پندی است، مثلاً این که نباید عشوه دنیا را خرید:

«نوشته اند بر ایوان جنت المأوی
که هر که عشوه دنیی خرید وای بروی»

و یا متضمن طنزی و پندی؛ مثلاً اینکه ترک غرور کن که زاهد به سبب داشتن غرور راه را با سلامت بسر نبرد ولی رند از راه نیاز به دارالسلام رفت:

«زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از ره نیاز به دارالسلام رفت»

و یا در بردارنده طنزی و تمسخری، چنانکه گوید:

بگو به خازن جنت که خاک این مجلس
به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن
و یا شامل طنزی و انکار گونه‌یی:

«بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه
در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند
که از پای خمت روزی بحوض کوثر اندازیم
آدم بهشت روضه دارالسلام را»

و یا حاوی وصفی و مدحی:

«همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف
اشعر حافظ در زمان آدم اندر بساغ خلد
همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش
دفتر نسرين و گل را زیور اوراق بود»

و یا مرتبط با اشارت عرفانی:

وَ اِنْ دُعِيتْ بِخُلْدٍ وَ صِرْتُ نَاقِضَ عَهْدٍ فَمَا تُطِيبُ نَفْسِي وَ مَا اسْتَطَابَ مَنَامِي

ترجمه: «اگر مرا به بهشت دعوت کنند بدان شرط که پیمان دوستی را بشکنم هرگز نفس من بدان راضی نخواهد بود و هرگز مرا خواب خوش میسر نخواهد شد». منظور این که من میثاق الست را بخاطر بهشت هم نمی‌شکنم.

خواجه حافظ، از بهشت علاوه بر اسامی یاد شده، بنامهای دیگر نیز یاد می‌کند از قبیل روضه رضوان، باغ جنان، و جنات تجری تحتها الانهار، که این وجه اخسیر مأخوذ است از دو آیه‌ی که وصف جنات، عیناً در آن دو آمده است: التحريم ۸ البروج ۱۱:

«فردا اگر نه روضه رضوان بما دهند غلمان ز روضه، حور ز جنت بدر کشیم»
«دولت آنست که بی خون دل آید بکنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست»
«چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت»
خواجه حافظ باستناد دو بیت زیر، فرقی میان بهشتی که حضرت آدم با حوا در آن بود و بهشتی که به پارسایان وعده داده شده، قائل نیست و آن هر دو را یکی می‌شمارد و از آن با نام دارالسلام یا روضه رضوان یاد می‌کند:
«در عیش نقد کوش که چون آبخور نمااند آدم بهشت روضه دارالسلام را»
«پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم»
خواجه حافظ جانی که مطلق رضوان را بکار می‌برد معنی نگهبان بهشت از آن اراده می‌کند:

«بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان درین جهان ز برای دل رهی آورد»

و آنجا که «روضه» را بر آن اضافه می‌کند معنی بهشت از آن قصد می‌کند، بطوری که در بیت نقل شده در بالا (پدرم روضه رضوان...) همین معنی مشخص است.

حافظ که در دنیا در تجلیات حق - تعالی - بر او گشوده شده از درخشش پرتو ذات، بی خود و از جام تجلی صفات مست گشته بود آرزوی آن داشت که از دوست در واپسین نفس، وعده لحظه‌یی دیدار بشنود تا فارغ و آزاد روانه سرای آخرت گردد:

«روز مرگم نفسی وعده دیدار بده وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر»

بدیهی است که با چنین آرزویی، چشم حافظ، تا دم صبح قیامت نگران یار و منتظر فرا رسیدن لحظه دیدار خواهد بود:

یادداشتها:

- ۱-رک: کشف الاسرار، ابوالفضل رشید میبیدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، جلد ۵، ص ۱۸۹.
 - ۲-رک: دائرة المعارف الاسلامی، نشر دار صادر بیروت، ذیل جنت.
 - ۳-سأخذی از آیات قرآن کریم برای هر یک از اسامی مراتب هشتگانه بهشت:
 - ۱-۳-خلد: قُلْ أَذْكَاءَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ (الفرقان ۸).
 - ۲-۳-دارالسلام: لَهِمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ (الانعام ۱۲۷)
 - ۳-۳-دارالقرار: وَ إِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (المؤمن ۴۰)
 - ۴-۳-جنت عدن: خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ (التوبه ۷۳).
 - ۵-۳-جنت المأوی: وَلَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (النجم ۱۵).
 - ۶-۳-جنة النعيم: أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (المعارج ۳۸).
 - ۷-۳-عَلِيَّتَيْنِ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّيْنِ (المطففين ۱۸).
 - ۸-۳-فردوس: كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (الكهف ۱۰۷).
 - ۴-قرآن مجید، با ترجمه و جمع آوری تفسیر از زین العابدین رهنما، چاپ دوم، رمضان ۱۳۵۲، ص ۱۱۷.
 - ۵-أَنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا مَّا فِيهَا شَرِيٌّ وَلَا يَبِيعُ إِلَّا الصُّوْرُ مِنْ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَإِذَا الشَّهِي الرَّجُلُ صُوْرَةً دَخَلَ فِيهَا. الحديث. رُكْ مِصْبَاحِ الْهَدَايَةِ وَمِفْتَاحِ الْكِفَايَةِ، عَزَالِدِينَ مَحْمُودِ بْنِ عَلِيٍّ كَاشَانِي، بِسَمْتِ تَصْحِيحِ اسْتَاذِ عَلَمَاهِ جَلَالِ الدِّينِ هَمَانِي، نَشْرُ هَمَّا، چاپ سوم، ص ۱۷۷.
 - ۶-دو آیه و یک حدیث ناظر بر رؤیت مؤمنان حق - تعالی - را در روز قیامت: وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. در آن روز چهره‌هایی تازه و شاداب باشند و بسوی پروردگارشان نگران باشند (القیامة ۲۴).
- مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

هر کس که دیدار خدا را امید داشته باشد بیگمان وقت موعود خدا آمدنی است و او تسنوی
داناست (العنکبوت ۵).

إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ:

بی گمان که شما بزودی پروردگارتان را روز قیامت می بینید همچنانکه ماه تمام را در شب چهارده می بینید
در حالی که در دیدنش ازدحام نمی کنید؛ و یا اگر بر اساس ضبطی دیگر «تضامون» با تخفیف میسم باشد از
ریشه ضیم خواهد بود بمعنی ظلم و ستم. در این صورت یعنی در دیدنش بهمدیگر ستم نمی کنید (الحدیث)،
رک مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. همان مأخذ، ص ۳۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی